

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد / بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم / از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

انینه ایران

محمد قراگزلو

۲۳ جولای ۲۰۱۳

دل تنگ تلنگرهای احمد شاملو!

در سیزده سالگی غروب استاد و رفیقی یگانه

یکم. تاریخ روشن فکری ستیهنده و قدرت ستیز ما ایرانیان اگرچه چندان پربرگ نیست اما در همان "باغ بی برگی" خود پر بار است. از «سهروردی» و «حلاج» و «ملاصدرا» تا «میرزاده» و «فرخی» و «لاهوئی» و «نیما» و «شاملو» و «ساعدی» می توان نمونه ها و نمادهای درخشانی از این روشن فکری برآشوبنده قدرت ستیز نشان داد. در قد و قواره بزرگانی همچون «سارتر» و «الوار» و «آرگون» و «دسنوس» و «پولیتسر». کلمات این تاریخ با خون تعهد به آزادی و انسان دوستی حک و ثبت شده است و خنیاگرانی عاشق از گلوی «مختاری» ها و «پوینده» ها با ما گفته اند این "کلام مقدس را/ با شما خواهیم آموخت/ لیکن/ عقوبتی جان فرسای را تحمل می بایدتان کرد...". بی شک مهم ترین خصلت اخلاقی و سیاسی این روشن فکری در مواجهه با اصحاب قدرت شکل بسته است و به همین مفهوم نیز مناسبات روشنفکر با قدرت سیاسی حاکم ضلع اصلی تبیین جای گاه اجتماعی او را شکل داده است. چنین تبیینی از مقوله روشن فکری و هنر به معنای نفی یا دست کم گرفتن جنبه های زیباشناسی آثار هنری نیست. به این اعتبار و چنان که بزرگانی مانند «گلدمن» و «لوکاج» و «ایگلتون» به تأکید نوشته اند زیبایی و تعهد دو روی سکه هر کار هنری است که می خواهد در جبهه انسانیت تعریف شود و از اردوگاه رنج و زحمت و کار دفاع کند و علیه استثمار و از خودبیگانگی برخیزد. نقد سوسیالیستی هنر متعهد در این زمینه آن قدر غنی هست که ما را از ورود به ارتباط هنر و تعهد بی نیاز می کند.

دوم. از رفیق یگانه و استاد دردانه ام احمد شاملو بسیار آموخته ام. چه زمانی که جوان بودم و در حسرت دیدار؛ شعر و نثر شیوایش را با جان شیفته می خواندم. چه آن زمان که خدمتش می رسیدم و از هردری گپی می زدیم و چه زمانی که بعد از سخنرانی «برکلی» و زدن پنبه ناسیونالیست ها و سلطنت چیان آماج کمپین بی مانند و شگفت ناک تهمت و ناسزا واقع شد و زمانی که من در دفاع تمام قد از مواضع و تحلیل تاریخی او به کمکش شتافتیم و مقاله ای نوشتیم در تبیین نظراتش پیرامون تاریخ و اسطوره و او هر گاه که پا می داد به رسم و پاس معرفت و رفاقت یادی از آن نوشتار می کرد. از جمله در گفت و گو با آدینه «سرکوهی» و در متن کتاب «جواد مجابی». هر چند صفت و نام استاد را بر نمی تافت اما در هر حال استاد ما بود به تمامی. حتا نظرات نامربوطی که گاه و بی گاه در خصوص «ایدز» و جهان سوم و وابستگی پیش می کشید برایم تأمل برانگیز بود و البته وقتی که از سینما و موسیقی و رقص و نقاشی و فولکلور و قصه و ژورنالیسم و ترجمه و طنز و کوچه سخن می گفت او انگار دیسم را به وضوح می دیدیم. حالا شعر و ادبیات بماند که

همیشه نکته ای تازه داشت برای گفتن. من با شاعران و هنرمندان کشورم حشر و نشر داشته ام و تا حدودی با پیشینه ادبیات و شعر این سرزمین آشنا هستم اما به یقین شاعری تا این حد سیاسی و تا این درجه قدرت ستیز ندیده ام. بی گمان بارزترین خصلت اندیشه سیاسی شاملو همان است که خود همیشه به تکرار باز می گفت:

روشنفکر بر قدرت است نه با قدرت!

صریح تر از این ها سخن گفته است:

آن که هدفش تنها و تنها رستگاری انسان نباشد؛ درد و درمان توده ها را نشناسد؛ روشنفکر نیست. دزدی است که با چراغ آمده....

در تاریخ معاصر روشنفکران ما دست کم دو بار به زانده "مردم" تبدیل شده و برای نشان دادن این که با مردم هستند و به مردم تکیه دارند و از مردم جدا نیستند به دنبال سیاست های حاکمیت رفته اند. نخست بار در جریان فراندوم "بلی یا خیر" ۱۲ فروردین [حمل] ۱۳۵۸ و دوم بار در جریان دوم خرداد [جوزا] ۱۳۷۶. این دو برهه را از این جهت یاد کردم که در زمان زیست شاملو رخ نموده است وگرنه ای بسا کسانی را می شناسیم که با وجود تجربه و سن و سال و آزمودن دشواری ها و تحمل تلخی های سانسور باز هم در تند پیچ های سیاسی کنار این یا آن جناح حاکمیت ایستاده اند. هر دو موضع احمد شاملو نسبت به انتخابات پیش گفته موجود هست و من از بازنوشت آن ها می گذرم.

سوم. من در مورد شعر و اندیشه احمد شاملو پنج کتاب نوشته ام که در حال حاضر هیچ کدام در دست رس نیست. کتاب اول و سوم نایاب است، کتاب دوم از سوی دستگاه سانسور اصلاح طلبان جمع آوری و خمیر شده و کتاب های چهارم و پنجم از بیخ و بن مجوز نشر نگرفته است و مانند هزاران کتاب دیگر در دخمه های ممیزی خاک می خورد.

سیزده سال پس از خاموشی شیرآهنکوه مردی که "در برابر تندر ایستاد و خانه را روشن کرد" و در روزگار سیاهی که عرصه روشنفکری ما بیش از هر زمان دیگری به وجود بی مانند احمد شاملو محتاج است؛ سرمقاله مشهوری را که در نخستین مجلد کتاب جمعه نوشت و با این عبارت آغاز کرد "روزهای سیاهی در پیش است...." به یاد می آورم و دلم برایش تنگ می شود. و زمانی که می بینم جماعتی به نام "چپ" و "روشنفکر" از پیروزی یک سیاست مدار دست راستی ذوق زده شده اند به تلنگرهای او می اندیشم. تلنگرهائی که اینک مانند رعد در وجودم نعره می کشد:

ببین! چشم من هیچ وقت از انقلاب های خود انگیزه آب نخورده است.....

گیرم توده ها بخواهند مدح آن الدنگ دو غازی (محمد رضا شاه) را بگویند به شاعر چه؟

این ها جملات قصار و عبارات حکیمانه نیست. این ها برآیند شناخت و تحلیل سیاسی شاعری است که تعهد اجتماعی را در تن و جانش می سوخت. با وجود تعرض فرهنگ و هنر ارتجاعی نئولیبرالیستی که با انگ های کذائی "رنالیسم سوسیالیستی" و "ژدانفیسم" و "ستالینیسم" و غیره به هنر متعهد و سیاسی می تازد و بنجل هائی همچون «کوئیلو» را در مقابل «گورکی» می نشاند، رجعت به «احمد شاملو» برای سپهر اندیشه اجتماعی ما مانند دارو و درمان است!